

درآمدی بر مبانی معرفت‌شناختی تحقیق کیفی

دکتر اسفندیار غفاری نسب^۱

^۱دانشیار جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز

چکیده

معرفت‌شناسی یکی از شاخه‌های اصلی فلسفه معطوف به نظریه شناخت است، بویژه در رابطه با روش‌ها، نحوه اعتباریابی و شیوه‌های ممکن کسب دانش در باره واقعیت اجتماعی است. جهت‌گیری دانشمندان در زمینه معرفت‌شناسی به رهیافت آن‌ها در زمینه نظریه و روش شکل می‌دهد. داشتن آگاهی نسبت به پیشفرض‌های معرفت‌شناختی به مثابه زیربنای تحقیق به سه دلیل لازم است. نخست، برای فهم رابطه متقابلی که میان مؤلفه‌های اصلی تحقیق از جمله روش‌شناسی و روش وجود دارد. دوم، پرهیز از درهم آمیختگی هنگامی که در باره مباحث و رهیافت به پدیده اجتماعی صحبت می‌شود. سوم، توانایی فهم دیدگاه‌های دیگران و دفاع از دیدگاه محقق. دیدگاه معرفت‌شناسی تا اندازه زیادی تعیین می‌کند که باید از چه روش‌هایی استفاده کرد. روش‌شناسی مشخص‌کننده یک دیدگاه عام و کلی در زمینه مطالعه موضوعات تحقیق است. در حالی که روش‌ها به تکنیک‌های خاص تحقیق اشاره می‌کند. از این رو، دیدگاه عام نسبت به موضوع تحقیق بیشتر تحت تأثیر دیدگاه معرفت‌شناسی است. هر روش تحقیقی به همه روش‌شناسی‌ها انطباق ندارد، زیرا دیدگاه معرفت‌شناسی کمابیش محدودیت‌هایی را بر روش به کار گرفته شده اعمال می‌کند. روش‌شناسی‌ها به توجیه روش‌ها می‌پردازد و روش‌ها نیز مؤلف معرفت هستند.

کلید واژه‌ها: معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، روش کیفی، تفسیرگرایی

1. مقدمه

معرفت‌شناسی در فرهنگ لغات انگلیسی آکسفورد نظریه یا علم روش و زمینه معرفت تعریف شده است. معرفت‌شناسی حوزه اصلی مطالعه فلسفه را تشکیل می‌دهد که شامل منابع و حدود عقلانیت و توجیه معرفت محسوب می‌شود. این اصطلاح از ریشه یونانی اپیستمه (معرفت) و لوگوس (تبیین) گرفته شده است. اگرچه این یک اصطلاح قدیمی است، اما نخستین بار در طی قرن نوزده بود که در زبان انگلیسی کاربرد عام یافت، و بدینسان یک معنای مدرن یافت (استون، ۲۰۰۸). بشر همواره به نوعی با مسئله شناخت درگیر بوده و به آنحاء گوناگون سعی در شناخت جهان داشته است (کرباسی زاده، ۱۳۷۹: ۷). معرفت‌شناسی در همه جنبه‌های زندگی مؤثر و پرنفوذ است. در هر موردی که معرفت آدمی و باورهایش در میان است، از چگونگی تأثیر معرفت‌شناسی نیز می‌توان سخن گفت. آدمی از روزگار کهن به تبیین پدیده‌ها و رخدادهای پیرامون خودش علاقه نشان داده است (شمس، ۱۳۸۷: ۱۱). معرفت‌شناسی بیش از هرچیز به ما می‌فهماند که حیطه دانش و توانایی شناختی ما تا چه اندازه است. مهم‌ترین پیامد معرفت‌شناختی این است که آدمی می‌تواند در باره توانایی‌های شناختی‌اش ارزیابی معتدل‌تر و واقع‌بینانه‌تری داشته باشد (شمس: ۱۲).

در شاخه‌های گوناگون دانش با الگوهایی ویژه برای ارزیابی باورها سروکار داریم. اما مبانی و ضابطه‌های کلی این ارزیابی‌ها در خود این رشته‌های علمی وجود ندارد، بلکه این بررسی‌ها بر عهده معرفت‌شناسی است. بررسی‌های معرفت‌شناسی در باره برخی مبانی و ضابطه‌های

کلی، ارزیابی باورها را در شاخه‌های گوناگون دانش امکان پذیر می‌کند. معرفت‌شناسی از این جهت تغذیه‌کننده دیگر زمینه‌ها است. پس بر این اساس، معرفت‌شناسی عهده‌دار بیان ضابطه‌های کلی در ارزیابی باورها است و از همین راه، امکان ارزیابی را فراهم می‌سازد (شمس: ۱۹). معرفت‌شناسی به بررسی ماهیت دانش و حدود پیشرفت‌ها و مبنای آن می‌پردازد، و قابلیت اعتماد به ادعاهای معرفتی را می‌سنجد (هاملین، ۱۳۷۴: ۱).

موزر نیز معتقد است که معرفت‌شناسی به مطالعه مؤلفه‌ها، منابع و محدودیت‌ها و حدود معرفت و توجیه معرفت می‌پردازد (موزر، ۲۰۰۲). فلاسفه علم به مطالعه ماهیت معرفت علمی می‌پردازند، یعنی داعیه‌هایی که از سوی رشته‌های تجربی گوناگون و شیوه‌هایی می‌پردازند که در آن باورهای محققان شکل گرفته و تداوم می‌یابند. نظریه‌های صوری معرفت می‌تواند سبب غنای معرفت‌شناسی‌های تحقیق شود، اما تنها عوامل تعیین‌کننده معرفت‌شناسی‌های تحقیق است و عملکرد و پراکسیس تحقیق اجتماعی یک ابزار مهم است که از طریق آن نظریه‌های معرفت می‌تواند بر ساخته شود (موتتر و دوست، ۲۰۰۳، شواندت، ۲۰۰۰).

2. سیر تحول معرفت‌شناسی

فلاسفه پیش از سقراط، یعنی نخستین فلاسفه سنت فلسفه غرب به معرفت‌شناسی توجه اساسی نکردند، چون توجه اصلی آنان به ماهیت و امکان تغییر معطوف بود. آنان امکان معرفت به طبیعت را مفروض می‌گرفتند، ولی برخی از آنان معتقد بودند که بعضی منابع اکتساب معرفت به ساختار واقعیت بهتر از منابع دیگر است. به همین دلیل، هر اکتیتوس فایده حواس را تأکید می‌کرد. در حالی که پارمنیدس عملاً نقش عقل را برجسته می‌کرد. اما هیچکدام در امکان علم به واقعیت شک نمی‌کرد. چنین شکی در قرن پنجم قبل از میلاد ظهور کرد، و بانی اصلی آن سوفسطاییان بودند (هاملین، ۱۳۷۴: ۱). در این قرن رسوم و نهادهای انسانی برای نخستین بار مورد بررسی انتقادی قرار گرفت. سوفسطاییان می‌پرسیدند که چقدر از آنچه که فکر می‌کنیم در باره طبیعت می‌دانیم واقعاً عینی است و چقدر ساخته ذهن ما است. این شکاکیت عام سرآغاز معرفت‌شناسی به تعبیر مرسوم آن واقع شد، تعبیری که نابراین در توجیه این ادعا کوشش می‌شود که معرفت امری ممکن است و سهم حواس و عقل در اکتساب آن قابل ارزیابی است. با تمام این اوصاف بانی واقعی معرفت‌شناسی افلاطون بود. چون او بود که به طرح پرسش‌های بنیادی و حل آن‌ها پرداخت: معرفت چیست؟ معرفت بطور عام کجا یافت می‌شود و چقدر از آنچه ما بطور متعارف فکر می‌کنیم می‌دانیم واقعاً معرفت است. آیا حواس منبع معرفت هستند؟ آیا عقل می‌تواند منبع معرفت باشد؟ نسبت میان معرفت و باور صادق چیست؟ (همان: ۲).

تاریخ فلسفه غرب نشان می‌دهد که تمرکز فلسفه اساساً بر چیزی بوده است که دیویی آن را « جستجوی یقین » می‌نامد. معرفت‌شناسی گستره وسیع و تاریخ پرفراز و نشیبی داشته است. در حوزه کلان معرفت‌شناسی، هر نوع مباحثی که به معرفت مربوط باشد طرح می‌شود. هر چند از مسائل آن علم هم نباشد، بلکه به اصل وجود آن رشته علمی ناظر باشد. البته امروزه بعضی از اندیشمندان غربی میان این نوع مسائل تفکیک قائل شده اند (رضایی، ۱۳۸۷).

در دوره جدید مسئله شناخت که در طول تاریخ تفکر در ضمن مباحث هستی‌شناسی به آن پرداخته می‌شد به تنهایی مورد بحث قرار گرفته است. به این معنی که در دوره جدید خود « معرفت » تبدیل به موضوع شناخت شد به تدریج اصلی‌ترین مسئله فلسفه قلمداد گردید (کرباسی زاده اصفهانی و حیدریان، ۱۳۸۸).

در طول تاریخ فلسفه نیز همواره به مسئله معرفت توجه شده و در هر دوره‌ای با انتخاب موضوع شناختی خاص، جهت و هدف وجودی انسان تغییر پیدا کرده است. تا قبل از دوره جدید، شناخت به تنهایی مورد بحث قرار نمی‌گرفت، بلکه در ضمن مباحث هستی‌شناسی به آن پرداخته می‌شد. اما در دوره جدید خود «شناسایی» موضوع شناخت قرار گرفت و بدین ترتیب، «شناخت» اصلی‌ترین مسئله فلسفه قلمداد گردید. بنابراین، معرفت‌شناسی به معنی تعیین روش و حدود شناسایی، یکی از مهم‌ترین مسائل فلسفه امروز است که رنه دکارت پایه‌گذار آن بود و با تلاش‌های جان لاک و امانوئل کانت رسمیت تام یافته و سرلوحه مباحث فلسفی عصر جدید قرار گرفت. اما کسی که مؤثرترین گام را در راه شکل‌گیری تفکر و معرفت‌شناسی غرب برداشته دکارت است. دکارت را پدر فلسفه جدید دانسته اند و به حق هم باید او را مؤسس مدرنیته دانست. آراء و عقاید دکارت قطعاً یکی از ژرف‌ترین انقلاب‌های فکری است که تاکنون بشر شناخته است و انقلابی‌ترین عنصر فکر دکارت که همه فیلسوفان بعد از او نیز تحت تأثیر قرار داد، مسئله معرفت‌شناسانه بود. چگونه من می‌دانم؟ با این پرسش دکارت بحث معرفت را محور فلسفه غرب قرار داد (کرباسی زاده، ۱۳۷۹: ۷). او به جای این که در جستجوی پاسخی به سؤال در باره چگونگی جهان و پژوهش در باره وجود هستی باشد، در صدد یافتن پاسخ مناسبی برای این سؤال برآمد که من چگونه می‌دانم و چه می‌توانم بدانم؟ بدین ترتیب، من و شناخت محور فلسفه دکارت قرار گرفت. مباحث معرفت‌شناسی جدید نیز در این نقطه آغاز گردید. پس برای شناخت مبانی معرفت‌شناسی جدید بهترین و نزدیک‌ترین راه همان بررسی اندیشه دکارت است که فلسفه‌های بعد از خود را به شدت تحت تأثیر قرار داده است (کرباسی زاده اصفهانی و حیدریان، ۱۳۸۸).

یکی از شاخه‌های معرفت‌شناسی که جزو معرفت‌شناسی‌های برون‌گرایانه، اما هنجاری که به اعتبار دیگر معرفت‌شناسی تحلیلی اند، معرفت‌شناسی اجتماعی است که در تقابل با معرفت‌شناسی فردگرایانه قرار دارد. این رویکرد به مطالعه روابط میان ارتباطات و علایق اجتماعی و نهادها در معرفت می‌پردازد (رضایی، ۱۳۸۷). وجه تمایز معرفت‌شناسی اجتماعی در این است که حالی که معرفت‌شناسی عموماً به نحو پیشینی و انتزاعی یا فلسفی به موضوعاتی از قبیل امکان معرفت، چگونگی حصول معرفت، موازین معرفت و توجیه‌پذیری دعاوی معرفتی می‌پردازد، معرفت‌شناسی اجتماعی در پی برقرار کردن نوعی ربط و نسبت میان معرفت و جامعه است. معرفت‌شناسی اجتماعی بیشتر متکفل کاوش‌های پسینی می‌شود تا چگونگی رویش و اعتبار و مقبولیت یافتن دعاوی معرفتی را به نحوی به جامعه‌ای که آن دعاوی به واقع در آن روییده و مقبول شده است ربط و نسبت دهد. معرفت‌شناسی عموماً ماجرایی پیشینی است، معرفت‌شناسی اجتماعی ماجرایی پسینی است. معرفت‌شناسی اجتماعی چگونگی واقعیت ماجرایی معرفت و دعاوی معرفتی انسان‌ها را درون جامعه و با توجه به جامعه زادگاه آن مورد کاوش و نظریه پردازی قرار می‌دهد (زیباکلام، ۱۳۸۴: ۴-۵).

معرفت‌شناسی اجتماعی در پی پاسخ به این پرسش است که آیا معرفت ویژگی افراد جدای از محیط اجتماعی آن‌ها است. یا این که محیط اجتماعی بر معرفت فرد تأثیر می‌گذارد، و اگر تأثیر می‌گذارد این تأثیر تا چه اندازه است، آیا لازم است فاعل شناسا ارتباطی با محیط اجتماعی داشته باشد و چگونه می‌توان تلاش‌های برای معرفت را سامان داد؟

خاستگاه معرفت‌شناسی اجتماعی، حوزه جامعه‌شناسی معرفت، فیلسوفان فمینیست در علم و معرفت‌شناسی طبیعی شده است. پیشینه تاریخی این دیدگاه به فیلسوف قرن هجدهم تامس رید باز می‌گردد. معرفت‌شناسان سنتی به روابط اجتماعی توجه نداشتند. از این رو، برخی از معرفت‌ها را درجه دوم می‌دانستند. ولی توماس رید معرفت حاصل از عوامل اجتماعی را دارای جایگاه معرفت‌شناسی دست اول می‌دانستند. پس از آن، تامس کوهن نقش اصلی را داشت (رضایی، ۱۳۸۷).

3. معرفت‌شناسی علوم اجتماعی

گریفیتس معتقد است که هر گونه مطالعه‌ای در باره علوم اجتماعی باید با بررسی و ویژگی‌ها و محدودیت‌های معرفت آغاز شود. معرفت‌شناسی علوم اجتماعی زیر مجموعه فلسفه علوم اجتماعی است و به مطالعه معرفت در علوم اجتماعی می‌پردازد (گریفیتس).

جهت‌گیری دانشمندان نسبت به موضوع شان تحت تأثیر دیدگاه‌های هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی آن‌ها شکل می‌گیرد. همین دیدگاه‌ها است که به رهیافت دانشمندان اجتماعی، نظریه‌ها و روش‌ها شکل می‌دهد. مواضع هستی‌شناسی و معرفت‌شناختی با یکدیگر مرتبط اند، اما باید آن‌ها را از یکدیگر جدا کرد (مارش و فورلانگ، ۱۳۸۷). داشتن آگاهی نسبت به پیشفرض‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی که زیربنای تحقیق است، به دو دلیل لازم است. نخست، برای فهم رابطه متقابل که میان مؤلفه‌های اصلی تحقیق (از جمله روش‌شناسی و روش‌ها) وجود دارد. و دوم، برای پرهیز از درهم آمیختگی هنگامی که در باره مباحث و رهیافت‌ها به پدیده‌های اجتماعی صحبت می‌شود. سوم، توانایی فهم دیدگاه‌های دیگران و دفاع از دیدگاه خودمان. از این رو، اگر ما مبانی فلسفی تحقیق را ندانیم ممکن است به یک تحقیق انتقاد کنیم در حالی که مبانی فلسفی آن تحقیق اجازه استفاده از متغیر مورد نظر را نمی‌داده است (کارتز، ۲۰۰۷).

از آنجا که تحقیقات اجتماعی دارای یک مبانی فلسفی و روش‌شناختی است، که در وهله اول این که چه چیزی در جهان اجتماعی وجود دارد، ماهیت پدیده‌های اجتماعی چیست، معطوف به هستی‌شناسی است. پس از این که مشخص شد پدیده اجتماعی مورد مطالعه دارای چه نوع هستی است، براساس آن، نوعی معرفت‌شناسی نیز معلوم می‌گردد. به عبارت دیگر، هستی‌شناسی است که تا اندازه زیادی نوع معرفت‌شناسی را مشخص می‌کند و این که برای شناخت پدیده مورد مطالعه باید از چه شیوه‌هایی استفاده شود. از این رو، معرفت‌شناسی معطوف به این است که به چه نوع شناختی در مورد پدیده‌ها می‌توان دست یافت و این شناخت چگونه تحقق می‌یابد. در مرتبه بعد، روش‌شناسی مشخص می‌کند که از چه روش‌هایی می‌توان برای شناخت پدیده مورد نظر استفاده کرد. و در نهایت با استفاده از روشی که بدین‌گونه انتخاب گردیده، به مطالعه پدیده مورد مطالعه پرداخته می‌شود و به گردآوری داده‌های مورد نظر پرداخته می‌شود. از این رو، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی تحقیق است که ماهیت پدیده مورد مطالعه مشخص کرده و تعیین می‌کند که چه نوع داده‌هایی را می‌توان از این طریق گردآوری کرد.

نمودار شماره ۱- رابطه معرفت‌شناسی با هستی‌شناسی و روش تحقیق

۳/۱ انواع معرفت‌شناسی در علوم اجتماعی

موضع معرفت‌شناسی حاکی از این است که چه چیزی می‌توانیم در باره این جهان بدانیم و به شناخت آن دست یابیم و چگونه می‌توانیم به شناخت آن برسیم. از حیث لفظی معرفت‌شناسی نظریه شناخت است. در اینجا دو پرسش کلیدی وجود دارد. نخست این که آیا مشاهده گر می‌تواند روابط واقعی یا عینی بین پدیدارهای اجتماعی را مشخص کند؟ و دوم این که اگر جواب مثبت است، این امر چگونه امکان پذیر است؟ (مارش و فورلانگ، ۱۳۸۷).

هستی‌شناسی در باره آن چیزی است که ما می‌توانیم به شناخت آن برسیم و معرفت‌شناسی در باره این است که ما چگونه می‌توانیم به شناخت دست یابیم. معرفت‌شناسی معطوف به نظریه شناخت است، بویژه در رابطه با روش‌ها، نحوه اعتباریابی و شیوه‌های ممکن کسب دانش در باره واقعیت اجتماعی است. به تعبیر دیگر، بحث بر سر این است که چگونه چیزی را که فرض می‌کنیم وجود دارد، می‌توان مورد شناخت قرار داد (بلیکی، ۲۰۰۰: ۸).

معرفت‌شناسی بر فرایند شناخت و معرفت تأکید می‌کند و معطوف به توسعه مدل‌ها یا نظریه‌هایی است که بهتر از مدل‌ها یا نظریه‌های رقیب است. معرفت و شیوه‌های کشف آن امری ایستا نیست، بلکه همواره در حال تغییر است. دو موضع معرفت‌شناختی رقیب در این خصوص وجود دارد که شامل اثبات‌گرایی و تفسیرگرایی است. اثبات‌گرایی یک موضع معرفت‌شناسی است که از کاربرد روش‌های علوم طبیعی در مطالعه واقعیت اجتماعی طرف‌داری می‌کند. تفسیرگرایی یک موضع معرفت‌شناختی است که حاکی از این است که باید میان انسان‌ها و اشیاء، مورد مطالعه در علوم طبیعی تفاوت قائل شد. از این رو، دانشمندان اجتماعی باید معنای ذهنی کنش اجتماعی را درک نمایند (بريمن، ۲۰۰۱: ۱۲-۱۳). واضح است که هریک از معرفت‌شناسی‌ها به دیدگاه‌های روش‌شناختی متفاوتی منجر می‌شود (جریکس، ۲۰۰۲).

أ. معرفت‌شناسی اثباتی

معرفت‌شناسی متضمن اصول راهنما یا قواعد پژوهش می‌باشد. معرفت‌شناسی نظریه معرفت است. آن به توجیه چیزی می‌پردازد که معرفت محسوب می‌شود. این که چه چیزی به منزله معرفت تلقی شود. این که معرفت باید واجد چه ویژگی‌هایی باشد که آن را معرفت بنامیم و نه باور (بلیکی، ۱۹۹۳: ۷). برای مثال، بیشترین توجه معرفت‌شناسی معطوف به این است که آیا جامعه‌شناسی یک علم (اثباتی) است و باید از روش‌های آزمایش و اندازه‌گیری استفاده کند. که این نیز خود متضمن طرح سئوالاتی از این قبیل است. آیا جامعه‌شناسی دارای قانونی شبیه به قوانین فیزیک است و این که آیا علل کنش اجتماعی را باید به همان شیوه‌ی فهمید که علل پدیده‌های فیزیکی درک می‌شود. یکی دیگر از مسائل معرفت‌شناختی معطوف به دو قطب سوژه و ابژه است. این که انسان‌ها خود موضوع پژوهش جامعه‌شناختی هستند، اما خود جامعه‌شناسان نیز انسان هستند (پاسون، ۱۹۹۹).

علوم اجتماعی از ایده‌های علوم طبیعی تأثیر پذیرفته است، بویژه سنت تجربه‌گرایی نقش بسیار مهمی در توسعه علوم اجتماعی ایفا کرده است. دیوید هیوم استدلال می‌کرد که شناخت ما از حواس ما شروع می‌شود و بر پایه همین تجربه مستقیم است که می‌توانیم تعمیم‌هایی را در باره روابط بین پدیده‌های فیزیکی ارائه کنیم. هدف این بود که شرایط قاعده‌مند و پیش‌بینی‌پذیر بدست آید. این دیدگاه علوم اجتماعی را قیاس‌پذیر می‌دانست. بطور سنتی اثبات‌گرایان فکر می‌کردند که هدف علم اجتماعی جست‌وجوی پرسش‌های تجربی است، درحالی که فلسفه متافیزیک یا مذهب به دنبال پرسش‌های هنجاری اند. از آنجا که می‌توانیم پرسش‌های تجربی را از پرسش‌های هنجاری جدا سازیم، برای علوم اجتماعی امکان عینی بودن و رهایی از ارزش‌ها وجود دارد (مارش و فورلانگ، ۱۳۸۷).

اثبات‌گرایی در طی زمان توسط افراد مختلفی تعریف گردیده است. اثبات‌گرایی دارای قواعد مختلفی است. نخست، قاعده پدیدارگرایی که حاکی از این است که فقط تجربه وجود دارد، همه انتزاعاتی که جنبه مادی و روحی دارند، باید مورد انگاشته شوند. دوم، قاعده نام‌گرایی که حاکی از این است که کلمات، تعمیم‌ها، انتزاعات و نظایر آن پدیده‌های زبان‌شناختی هستند و بینش جدیدی نسبت به جهان ارائه نمی‌کنند. سوم، قاعده جدایی ارزش‌ها از واقعیت است. چهارم، قاعده وحدت روش علمی است. بورل و مورگان معتقدند که اثبات‌گرایی نوعی معرفت‌شناسی است که در پی تبیین و پیش‌بینی آن چیزی است که در جهان اجتماعی اتفاق افتاده است از طریق جست‌وجوی قاعده‌مندی‌ها و روابط علی که میان عناصر تشکیل‌دهنده آن وجود دارد (کراس، ۲۰۰۵).

روش‌های تحقیق مبتنی بر پارادایم اثباتی

یکی از راهبردهای تحقیقی در چارچوب پارادایم اثباتی قرار می‌گیرد، روش پیمایش است. هستی‌شناسی روش پیمایش حاکی از این است که جهان اجتماعی نظم یافته است. در حالی که تغییرات محلی و بی‌واسطه در نگرش‌ها و رفتارها اتفاق می‌افتد. اما این واکنش بر قاعده‌مندی‌ها و پیامدهای الگویافته در سطح جامعه‌ی تأکید می‌کند. در پیمایش معرفت‌شناسی حاکی از این است که وظیفه اصلی تبیین اجتماعی مکشوف ساختن قاعده‌مندی‌های اجتماعی است. تحقیق مبتنی بر متمایز ساختن متغیرهای اصلی و رابطه آن‌ها است که بیان‌گر نظم اجتماعی

است. همچنین در روش پیمایش روش‌های تحلیل داده‌ها شامل نمونه‌گیری، پرسشنامه، سنجش، انتخاب شاخص، کدگذاری، همبستگی و تحلیل متغیرها و نظایر آن است.

از دیگر روش تحقیق‌های تحقیقی که در چارچوب پارادایم اثباتی قرار می‌گیرد، تحقیق کاربردی، تحقیقات در زمینه سیاست‌گذاری و تحقیق مبتنی بر ارزیابی است. هستی‌شناسی این‌گونه تحقیقات حاکی از این است که وظیفه اصلی تبیین اجتماعی را ایجاد شرایط اجتماعی می‌داند به نحوی که علل تغییرات را بتوان تشخیص داد. از این رو، تحقیق مبتنی بر دستکاری، کنترل و اندازه‌گیری تغییرات اجتماعی برنامه‌ریزی شده است. معرفت‌شناسی این‌گونه تحقیقات حاکی از این است که امکان بروز تغییرات اجتماعی از طریق سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها وجود دارد. واقعیت اجتماعی با دیگر پدیده‌ها در هم تنیده شده است به نحوی که مشکل بتوان تشخیص داد که آیا یک برنامه عامل اساسی تغییرات بوده است. در این‌گونه تحقیقات برای گردآوری داده‌ها از طرح‌های آزمایشی و شبه آزمایشی استفاده می‌شود. انتخاب آزمودنی‌ها به صورت تصادفی و تقسیم آن‌ها به گروه‌های آزمایش و کنترل صورت می‌گیرد. و انجام سنجش پس از آزمایش صورت می‌گیرد (پاسون، ۱۹۹۹).

ب. معرفت‌شناسی تفسیری

معرفت‌شناسی تفسیری بر آن است که علم جنبه ذهنی دارد و امکان ارائه مدل‌های مختلفی از واقعیت وجود دارد. این فلسفه بر جنبه‌های خلاق علم تأکید می‌کند و از بسیاری جهات قطب مقابل فلسفه اثباتی است. مدل اثباتی نقش تعامل اجتماعی، تأثیر محقق، تفاوت‌های فردی محققان و تفسیرهای ذهنی محقق در فرایند تحقیق را نادیده می‌گیرد. اما دیدگاه تفسیری بر اهمیت عوامل فوق در فهم چگونگی توسعه دانش علمی تأکید دارد (پتر و اولسون، ۱۹۸۳).

معرفت‌شناسی تفسیری علم را یک فرایند اجتماعی پیوسته تلقی می‌کند. چکند وجوه تمایز علم اجتماعی را در مقابل علوم طبیعی را بدین شرح بیان می‌دارد. نخست، امکان تفسیری متفاوتی از پدیده‌های اجتماعی وجود دارد. دوم این که، دانشمند اجتماعی بر افراد مورد مطالعه تأثیر می‌گذارد، سوم این که، پیش‌بینی رویدادهای آینده مرتبط با فعالیت اجتماعی انسان دشوار است، و دقیقاً همین جنبه از تحقیق است که مدل تفسیری بر آن تأکید زیادی دارد. دیدگاه تفسیری همین تنوع در علم را تصدیق و حتی تشویق می‌کند. افزون بر آن محققان تفسیری می‌پذیرند که دانش آن‌ها تابعی از عوامل اجتماعی، فرهنگی و شناختی است که بر تحقیق آن‌ها تأثیر می‌گذارد (چکلند، ۱۹۸۱).

از دیدگاه تفسیرگرایی تفاوت روشی میان پدیدارهای اجتماعی و فیزیکی وجود دارد که سه تفاوت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نخست، ساختارهای اجتماعی برخلاف ساختارهای طبیعی مستقل از کنش‌گرانی که آن را شکل می‌دهند، وجود ندارند. دوم، ساختارهای اجتماعی برخلاف ساختارهای طبیعی مستقل از برداشت کارگزاران از آنچه هنگام فعالیت انجام می‌دهند، وجود ندارند. انسان‌ها بازتابی اند، انسان‌ها آنچه را انجام می‌دهند، مورد بازاندیشی قرار می‌دهند و اغلب کنش خود را نیز در پرتو آن بازتاب تغییر می‌دهند. این ما را به تفاوت سوم رهنمون می‌کند. ساختارهای اجتماعی برخلاف ساختارهای طبیعی در اثر کنش کارگزاران تغییر می‌کنند، جهان اجتماعی در طی زمان و مکان تغییر می‌کند (مارش و فورلانگ، ۱۳۸۷).

در سنت تفسیرگرایی عقیده‌ای به وجود جهان مستقل از تفسیر ما وجود ندارد و جهان بطور اجتماعی و گفتمانی ساخته شده است. از نظر هستی‌شناسی این موضع بنیادستیزانه است. پدیده‌های اجتماعی مستقل از تفسیر کنش‌گران نیستند. از این رو، تفسیر و فهم پدیده‌های اجتماعی بر پی آمدها اثر می‌گذارد. بدین ترتیب، تفاسیر و معانی اند که می‌تواند در چارچوب یک گفتمان یا سنت دریافت و فهمیده شوند. در نتیجه ما باید بر شناسایی گفتمان‌ها و سنت‌ها تمرکز یابیم و تفاسیر و معانی که آن‌ها به پدیده‌های اجتماعی نسبت می‌دهند، دریابیم (همان).

معرفت شناسی طبیعت‌گرا یا تفسیری بر مشاهده مستقیم و درک جهان اجتماعی تأکید دارد. این نوع معرفت‌شناسی شامل دو اصل است. نخست، تعامل چهره به چهره است که کامل‌ترین شرایط مشارکت در ذهن دیگر انسان‌ها است. هدف فهم نه تنها فهمیدن کلمات، بلکه معانی آن کلمات است. چنانکه توسط فرد فهمیده و به کار گرفته می‌شود. دوم، باید در ذهن دیگر انسان‌ها مشارکت نمود تا به معرفت اجتماعی دست پیدا کنید (لافلند و لافلند، ۱۹۹۶). معرفت اجتماعی به تنوع گسترده از فعالیت‌ها، مفاهیم و شیوه‌های اجتماعی بودن یا معرفت و شناخت نسبت به نحوه انجام دادن امور اشاره می‌کند که دامنه آن چگونگی مشارکت ما در فعالیت‌های اجتماعی را شامل می‌شود. مشارکت در ذهن دیگری به ما امکان غوطه ور شدن در این را می‌دهد که چگونه و چرا معنا در پس رفتار هر فردی در محیط اجتماعی نهفته است. این ملاحظات معرفت‌شناختی شامل بنیان هدایت‌کننده بر فرایند تحلیل داده‌ها در پژوهش طبیعت‌گرایانه است. تکنیک‌های تحلیل داده‌ها در تحقیق کیفی توسط تأمل معرفت‌شناختی یک پارادایم هدایت می‌شود (کراس، ۲۰۰۵).

هدف پژوهش کیفی فهم جهان پیچیده تجربه انسانی و رفتار از نقطه نظر کسانی است که در آن موقعیت قرار دارند، بدین‌سان از پژوهش‌گر انتظار نمی‌رود که یک مفهوم‌پردازی پیش‌بینی و به خوبی مشخص شده از پدیده ارائه کند. بلکه این مفهوم‌پردازی از تعامل میان مشارکت جویان و پژوهش‌گر پدید می‌آید. انعطاف‌پذیری در طرح گردآوری داده‌ها و تحلیل تحقیق به گونه‌ای قوی برای فهم عمیق و بازنمایی معتبر از دیدگاه مشارکت جویان توصیه می‌شود (سیدانی و سچرست، ۱۹۹۶).

در طی فرایند تحلیل داده‌ها اگرچه فهم ذهنی که انتظار می‌رود به آن دست یافت، از طریق مبادله ایده‌ها، تعامل و توافق میان محقق و مشارکت جو صورت می‌گیرد، اما محقق از تحمیل دیدگاه‌های خود پرهیز می‌کند و رویکردی باز، حساس و همدلانه نسبت به پاسخ‌های مشارکت جویان در پیش می‌گیرد که این مجموعه دشواری از وظایف است (کراس، ۲۰۰۵). پژوهش‌گر کیفی تشویق می‌شود تا به ثبت سوگیری‌ها، احساسات و ارزش‌های افراد مشارکت جو بپردازد و آن را به گونه‌ای واضح در گزارش تحقیقی شان توضیح دهد (کرسول، ۱۹۹۴). با این همه، این که تا چه اندازه ویژگی‌های محققان تأثیرگذار است، نامشخص است. یکی از نکاتی که به منزله بارزترین و عمده‌ترین مزیت معرفت‌شناسی روش تحقیق کیفی تلقی می‌شود این است که به محقق امکان فهمیدن نقطه نظر پاسخ‌گو را می‌دهد. این امر تأمین‌کننده معیارهای اساسی علم اجتماعی باکفایت و بسنده است (کراس، ۲۰۰۵).

تحقیقات مبتنی بر پارادایم تفسیری

از تحقیقاتی که در چارچوب پارادایم تفسیری قرار می‌گیرد، مردم‌نگاری و تحقیق میدانی است. هستی‌شناسی تحقیق میدانی حاکی از این است که جهان اجتماعی آفریده انسان است. زندگی اجتماعی از استدلال و معانی روزمره تشکیل شده که انسان‌ها در تعامل اجتماعی متعارف و روزمره می‌آفرینند. معرفت‌شناسی تحقیق میدانی حاکی از این است که واقعیت ریشه در باورها و تفسیر گروه‌های خاص دارد. وظیفه اصلی تبیین اجتماعی بازتولید معانی به نحوی است که تا جای ممکن دقیق باشد. روش تحلیل داده‌ها در تحقیق میدانی از استدلال‌های عامیانه پیروی می‌کنند، یعنی از تحقیق میدانی، مشاهده مشارکتی، درون‌گری، اعتباریابی از طریق افراد مورد تحقیق (مشارکت‌کنندگان) استفاده می‌کند.

از دیگر تحقیقاتی که در چارچوب پارادایم تفسیری قرار می‌گیرد، راهبردهای تحقیقاتی تاریخی، تطبیقی و بین فرهنگی است. هستی‌شناسی این گونه تحقیقات حاکی از این است که جهان اجتماعی یک فرایند تاریخی است. جوامع به شیوه‌ای تطور می‌یابند که آن‌ها عمل می‌کنند، زیرا که آن‌ها اخیراً واجد پیکره بندی‌هایی از ویژگی‌هایی بوده‌اند که هدایت‌کننده امکانات بالقوه آینده است. معرفت‌شناسی آن حاکی از این است که تطور اجتماعی بر اساس الگو صورت می‌گیرد. وظیفه اصلی تبیین اجتماعی بررسی هر ملتی به عنوان یک مورد و طبقه‌بندی آن برحسب الگوهای تشابه و تفاوت است. روش آن نیز بدین گونه است که اسناد تاریخی با هدف طبقه‌بندی کشورها بر حسب پیکره‌بندی‌های مختلف بررسی می‌شوند. داده‌ها حاصل تحلیل ثانویه گزارش تاریخی موجود است (پاسون، ۱۹۹۹).

نقش معرفت‌شناسی در تحقیقات کیفی

رابطه معرفت‌شناسی و روش‌شناسی

در مورد رابطه میان معرفت‌شناسی و روش‌شناسی باید گفت که موضع معرفت‌شناختی ما تا اندازه زیادی تعیین می‌کند که از چه روش‌هایی استفاده کنیم. از این رو، در ابتدا باید میان روش و روش‌شناسی تمایز قایل شویم. روش‌شناسی مشخص‌کننده یک دیدگاه عام و کلی در زمینه مطالعه موضوعات تحقیق است، اما روش‌ها به تکنیک‌های خاص تحقیق اشاره می‌کنند. از این رو، دیدگاه عام نسبت به موضوع تحقیق بیشتر تحت تأثیر مستقیم دیدگاه معرفت‌شناسی است. برای مثال، محقق که دیدگاهی تجربه‌گرا در زمینه کسب شناخت دارد، بیشتر از طریق گردآوری داده‌ها به موضوعات تحقیق می‌پردازد تا از طریق فرمول‌بندی نظری. از این رو، هر روش تحقیقی با همه روش‌شناسی‌ها انطباق ندارد، زیرا دیدگاه معرفت‌شناختی، کمابیش محدودیت‌هایی را بر روش‌های به کار گرفته شده اعمال می‌کند. برای مثال، روش‌شناسی سازه‌گرا انطباقی با روش‌هایی ندارد که برای اندازه‌گیری متغیرها طراحی شده باشند (ویلیگ، ۲۰۰۱). روش‌شناسی‌ها به توجیه روش‌ها می‌پردازند، و روش‌ها مؤلف معرفت هستند. از این رو، روش‌شناسی‌ها دارای محتوای معرفتی هستند، در نتیجه، محققانی که مواضع معرفت‌شناختی متفاوتی دارند، دارای روش‌شناسی‌های متفاوتی هم خواهند بود (کارتز و لیتل، ۲۰۰۷).

روش‌شناسی و تعیین خاستگاه معرفت‌شناسی آن

برخی معتقدند که روش‌شناسی به منزله مطالعه، توصیف، تبیین و توجیه روش‌ها است و نه خود روش‌ها. کاپلان معتقد است که هدف روش‌شناسی توصیف و تحلیل روش‌ها، افکندن پرتو بر محدودیت‌ها و منابع و روش نمودن پیشفرض‌ها و نتایج است.

برای ارزیابی تحقیق به شیوه‌ی معنی‌دار، باید بدانیم که چه اهدافی وجود دارد و آن در پی تولید چه نوع معرفتی است. برای مثال، برای این که بتوانیم رهیافت‌های روش‌شناختی را با یکدیگر مقایسه کنیم، و درک و فهم روشنی از مبنای روش‌شناختی و الزامات آن‌ها داشته باشیم، سوالات زیر می‌تواند ما در تشخیص خاستگاه‌های معرفت‌شناختی روش‌شناسی کمک نماید.

ا. نخستین سؤال این است که روش‌شناسی می‌خواهد چه نوع معرفتی را تولید کند؟ آیا روش تحقیق کیفی می‌تواند به ارائه توصیف یا تبیین بپردازد؟ هدف آن می‌تواند دادن امکان اظهار نظر به کسانی باشد که تبیین‌ها یا دیدگاه‌های آن‌ها به حاشیه رانده شده یا نادیده گرفته شده است. هدف آن می‌تواند تفسیر آن چیزی باشد که افراد بیان داشته‌اند و می‌تواند تبیین نماید که چرا آن‌ها این را گفته‌اند و آن ممکن است بتواند میان فرایندهای خرد (ارتباط پزشکی و بیمار) و ساختارهای کلان (روابط اقتصادی و اجتماعی) پیوند برقرار کند. آن ممکن است برای فهم «احساس» ذهنی یک تجربه با شرایط خاص طراحی شده باشد. یا این که آن ممکن است بخواهد الگوهای مکرر تجربه در میان گروهی از افراد را تشخیص دهد. این که یک روش‌شناسی می‌خواهد چه نوع معرفتی را تولید کند، بستگی به موضوع معرفت‌شناسی آن دارد (دیدگاه آن در مورد این که چه چیزی می‌تواند شناخته شود).

ب. پیشفرض‌های روش‌شناسی در باره جهان به مبانی هستی‌شناسی آن باز می‌گردد. هستی‌شناسی معطوف به ماهیت جهان است، در حالی که معرفت‌شناسی معطوف به چگونگی به شناخت جهان پیرامون است و این که چه چیزی برای شناخت وجود دارد. از این رو، مسائل هستی‌شناختی بنیادی هستند و وجود برخی از حداقل برخی از پیشفرض‌ها در باره جهان اجتناب‌ناپذیر است. برای مثال، اگر پیشفرض این باشد که رویدادها توسط ساختارهای حاکم مانند روابط اقتصادی و اجتماعی ایجاد شده‌اند. که در این صورت رویکرد هستی‌شناسی جنبه مادی‌گرایانه خواهد داشت. و در صورتی که فرض کنیم پدیده‌های روان‌شناختی مستقل از ساختارها هستند، موضعی ایده‌آلیستی را پذیرفته ایم. دیدگاه‌های هستی‌شناختی را می‌توان به منزله هستی‌شناسی رئالیستی یا نسبی‌گرا توصیف کرد. هستی‌شناسی رئالیستی معتقد است که جهان از ساختارها و اشیایی تشکیل شده که دارای روابط علی و معلولی هستند. برای مثال، مادی‌گرایی در چارچوب این

هستی‌شناسی قرار می‌گیرد. هستی‌شناسی نسبی گرا چنین دیدگاهی نسبت به جهان را رد می‌کند و در عوض معتقد است که جهان فاقد آن نظم و قانون‌مندی مد نظر رئالیست‌ها است. یک هستی‌شناسی نسبی‌گرا خارجی بودن را نفی کرده و بر تنوع تفسیرهایی تأکید می‌کند که می‌تواند در مورد آن به کار گرفته شود. ایده آلیسم نمونه‌یی از هستی‌شناسی نسبی‌گرایانه است.

ج. روش‌شناسی چگونه نقش محقق در فرایند تحقیق را مفهوم‌پردازی می‌کند. همه روش‌شناسی‌ها به نقش محقق در فرایند تحقیق اذعان می‌دارند، با این حال روش‌شناسی کیفی متمایزی دارد و محقق را به منزله نویسنده در تقابل با شاهد و ناظر یافته‌های تحقیق شان می‌بیند (ویلیگ، ۲۰۰۱).

تأثیر معرفت‌شناسی بر روش‌شناسی

روش‌شناسی و معرفت‌شناسی دارای ارتباط تنگاتنگی هستند. هر کدام در رابطه با دیگری در برنامه‌ریزی و اجرای تحقیق عمل می‌کند. ما اکنون به معرفی یک مجموعه‌یی از تصمیمات جهت اجرای یک طرح تحقیق کیفی می‌پردازیم:

۱- انتخاب یک موضع معرفت‌شناختی: این سؤال نقطه آغاز است، زیرا معرفت‌شناسی جنبه بنیادی داشته و بر روش‌ها، روش‌شناسی‌ها تأثیر می‌گذارد. موضع معرفت‌شناختی محقق احتمالاً سایر چیزها را محدود می‌کند تا این که توسط آن‌ها محدود شود. با این حال، انتخاب موضع معرفت‌شناسی تا اندازه‌یی توسط رشته‌یی که محقق در آن آموزش یافته و نیز نظریه‌های صورتی معرفت که محقق آن‌ها را خوانده، تعیین می‌شود. تصمیم‌گیری در باره انتخاب موضع معرفت‌شناسی مهم است، زیرا که آنها بر انتخاب معرفت‌شناسی تأثیر می‌گذارد. آن‌ها همچنین مهم هستند، زیرا که آن‌ها این قابلیت را دارند که فرایند تحقیق را به شیوه‌های مختلفی جنبه نظری بخشند. روش‌شناسی فراهم آورنده منبع اصلی توجیه‌کننده طرح تحقیق با نظریه است. روش‌شناسی‌ها را می‌توان با یک‌دیگر ترکیب نمود یا تغییر داد که این فراهم‌کننده این است که محقق یک موضع معرفت‌شناسی منسجم را حفظ کند و می‌تواند به توجیه انتخاب‌های صورت گرفته بپردازد که ترجیحاً این را در ارتباط هم با زمینه نظری روش و هم تأثیر تغییرات بر روش و محصول نهایی تحقیق دارد.

۲. انتخاب روش‌ها در چارچوب معرفت‌شناسی و روش‌شناسی صورت می‌گیرد، که بدین سان سعی می‌شود که بهترین داده‌ها را برای پاسخ به سؤالات تحقیق ارائه کند.

روش قابل انعطاف‌ترین، پراگماتیک‌ترین و ذاتی‌ترین مؤلفه‌های غیرنظری فرایند تحقیق است که به شدت تحت تأثیر روش‌شناسی‌ها از طریق اهداف، سؤالات تحقیق و طرح تحقیق و معرفت‌شناسی است. آن‌ها همچنین راهی به سوی محصول نهایی تحقیق هستند. بدون انتخاب دقیق روش‌ها، سؤالات تحقیق پاسخ داده نخواهد شد و اهداف برآورده نخواهد شد و اگر روش، روش‌شناسی و معرفت‌شناسی به لحاظ درونی انسجام نداشته باشد، تحقیق دچار مشکل خواهد شد. خلاصه آن که یک تحقیق کیفی خوب در صورتی می‌تواند خودش را تبیین نماید که به ارائه مجموعه‌یی از استدلال‌های نظری منسجم از عناصر درونی یعنی معرفت‌شناسی (توجیه معرفت)، روش‌شناسی (توجیه روش) و روش (انجام تحقیق) بپردازد (کارتر و لیتل، ۲۰۰۷).

معرفت‌شناسی و روش تحقیق

روش همان شیوه انجام تحقیق است. روش‌های تحقیق فعالیت‌های عملی هستند که شامل نمونه‌گیری، گردآوری داده‌ها، مدیریت داده‌ها، تحلیل داده‌ها و گزارش می‌باشند.

معرفت‌شناسی دارای سه تأثیر عمده بر تحقیق است. از این طریق این شیوه‌ها است که روش مبانی معرفت‌شناسی خود را آشکار می‌سازد.

(۱) - معرفت‌شناسی بر رابطه میان محقق و مشارکت‌کننده تأثیر می‌گذارد. (۲) - معرفت‌شناسی عمیقاً بر نحوه مفهوم‌پردازی مشارکت‌کننده در گردآوری و تحلیل داده‌ها تأثیر می‌گذارد (۳) - معرفت‌شناسی بر شیوه‌ی تأثیر می‌گذارد که در آن کیفیت روش‌ها نشان داده می‌شود.

روش‌شناسی و تحقیق کیفی

اکنون به بررسی نقش اساسی روش‌شناسی در تحقیق کیفی می‌پردازیم، که شامل موارد زیر می‌باشد:

ا. روابط برنامه‌ریزی: اهداف، سئوالات تحقیق و طرح شکل‌دهنده نحوه انتخاب روش‌شناسی است. روش‌شناسی شکل‌دهنده اهداف، سئوالات و طرح تحقیق است. روش‌شناسی‌های مختلف کمابیش به تجویز نحوه انجام کنش در چرخه تحقیق می‌پردازد.

ب. روابط مفهومی: روش به ایجاد پیوند میان نظریه و رشته مورد نظر می‌پردازد. این یک اصل مشترک است که تحقیق کیفی خوب باید جنبه نظری داشته باشد. اما این گفته همواره به گونه‌ی ناپسندیده مورد توجیه قرار گرفته و معانی مختلفی از آن برداشت شده است. روش‌ها نسبتاً غیرنظری هستند. معرفت‌شناسی یک پیوند بالقوه میان تحقیق و نظریه‌های صوری معرفت فراهم می‌کند. چندین روش دیگر نیز وجود دارد که در آن تحقیق کیفی را می‌توان به گونه‌ی قانع‌کننده نظری نمود که همه این‌ها روش‌شناختی هستند.

ج. هر شاخه‌ی از روش‌شناسی از یک رشته دانشگاهی خاص برآمده مانند جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه، روان‌شناسی و از طریق نظریه‌های صوری آن رشته‌ها است. از این رو، روش‌شناسی خاصی که پذیرفته شده است می‌تواند محقق را به مبنای نظریه پیوند بزند.

د. روش‌شناسی‌ها در دو مرحله در فرایند تحقیق تأثیر می‌گذارند. نخست، در تعیین اهداف، سئوالات تحقیق و مطالعه طرح دوم، در طی تحلیل و تفسیر یافته‌ها، روش‌شناسی‌ها فعالیت تحقیق هستند. کنش‌های محققان و مشارکت‌کنندگان در طرح تحقیق تشکیل‌دهنده روش‌های آن طرح هستند. مهم‌ترین نقش روش، یک نقش عملی است. بدین معنا که روش‌های انتخاب شده محصول نهایی تحقیق را تعیین خواهند کرد. روش، دسترسی پذیرترین و قابل مشاهده‌ترین جنبه از جنبه‌های سه‌گانه تحقیق است. روش تحقیق بیشتر از معرفت‌شناسی و روش‌شناسی معطوف به عمل هستند. برخی از تحقیقات بدون توجه به روش‌شناسی‌ها و معرفت‌شناسی‌ها صورت می‌گیرند که نمایانگر فرهنگ تحقیقاتی مسلط است که گرایش به این دارد که معرفت‌شناسی را مفروض بگیرد و از اصطلاح روش و روش‌شناسی به جای یک دیگر استفاده کند. روش‌شناسی‌ها فعالیت‌هایی هستند که سایر عناصر را تحقق می‌بخشند. از طریق روش است که روش‌شناسی و معرفت‌شناسی آشکار می‌شود (کارت و لیتل، ۲۰۰۷).

اندیشمندان و محققان در رشته مورد مطالعه خود، هم با نظریه‌های صوری و انتزاعی سروکار دارند و هم با نظریه‌هایی که مربوط به حوزه تحقیق در آن رشته است. از این رو، نظریه‌های انتزاعی و نظریه مربوط به حوزه‌های تحقیق برای محقق یک زمینه فکری جهت فهم پدیده‌های مورد مطالعه ارائه می‌کند. نظریه‌های مرتبط با حوزه تحقیق و نظریه‌های صوری انتزاعی بر حوزه معرفت‌شناسی تأثیر می‌گذارند. نظریه‌های مرتبط با حوزه تحقیق بر روش تحقیق اثر می‌گذارد همچنین معرفت‌شناسی نیز بر روش‌شناسی تأثیر می‌گذارد.

معرفت‌شناسی نیز بر رابطه محقق و مشارکت‌کننده در تحقیق و معیارهای کیفیت جهت ارزیابی مؤثر است، این دو نیز به نوبه خود بر روش تأثیرگذار هستند. از سویی، روش‌شناسی نیز بر نحوه مطالعه اهداف، سئوالات تحقیق اثرگذار است که در عین حال هدف تحقیق و نوع سئوالات آن به انتخاب روش‌شناسی تحقیق کمک می‌کند. این هر دو نیز بر محقق تأثیرگذار است، و بر انتخاب روش مؤثر است و در مجموع تعاملی که میان معرفت‌شناسی، روش‌شناسی وجود دارد سبب انتخاب روش می‌شود و روش نیز تعیین‌کننده نتایج نهایی تحقیق است.

نتیجه‌گیری

معرفت‌شناسی یا نظریه معرفت شاخه‌یی از فلسفه است که به بررسی ماهیت و حدود پیشرفت و مبانی معرفت می‌پردازد. معرفت‌شناسی به مطالعه مؤلفه‌ها، منابع، محدودیت‌ها و حدود معرفت و توجیه آن می‌پردازد.

گریفیتس معتقد است که هرگونه مطالعه در زمینه علوم اجتماعی باید با بررسی ویژگی‌ها و محدودیت‌های معرفت آغاز شود. معرفت‌شناسی علوم اجتماعی زیر مجموعه فلسفه علوم اجتماعی است. منظور از معرفت‌شناسی مطالعه آن چیزی است که در علوم اجتماعی معرفت محسوب می‌شود. جهت‌گیری دانشمندان در زمینه معرفت‌شناسی به رهیافت آن‌ها در زمینه نظریه و روش شکل می‌دهد. داشتن آگاهی نسبت به پیشفرض‌های معرفت‌شناختی که زیربنای تحقیق است به دو دلیل لازم است. نخست، برای فهم رابطه متقابلی که میان مؤلفه‌های اصلی تحقیق (از جمله روش‌شناسی و روش‌ها) وجود دارد. دوم، پرهیز از درهم آمیختگی هنگامی که در باره مباحث و رهیافت به پدیده‌های اجتماعی صحبت می‌شود. سوم، توانایی فهم دیدگاه‌های دیگران و دفاع از دیدگاه محقق.

در مورد رابطه معرفت‌شناسی و روش‌شناسی باید گفت که موضع معرفت‌شناسی ما تا اندازه زیادی تعیین می‌کند که از چه روش‌هایی استفاده کنیم. روش‌شناسی مشخص‌کننده یک دیدگاه عام و کلی در زمینه مطالعه موضوعات تحقیق است، در حالی که روش به یک تکنیک خاص تحقیق اشاره می‌کند. از این رو، دیدگاه عام نسبت به موضوع تحقیق بیشتر تحت تأثیر دیدگاه معرفت‌شناسی است. هر روش تحقیقی با همه روش‌شناسی‌ها انطباق ندارد، زیرا دیدگاه معرفت‌شناختی کمابیش محدودیت‌هایی را بر روش به کار گرفته شده، اعمال می‌کند. روش‌شناسی‌ها به توجیه روش‌ها می‌پردازند و روش‌ها مؤلف معرفت هستند. از این رو، روش‌شناسی‌ها دارای محتوای معرفتی هستند، در نتیجه محققانی که مواضع معرفت‌شناختی متفاوتی دارند، دارای روش‌شناسی‌های متفاوتی نیز هستند. روش‌شناسی و معرفت‌شناسی دارای ارتباط تنگاتنگی هستند. هرکدام در رابطه با دیگری در برنامه‌ریزی و اجرای تحقیق عمل می‌کند.

روش‌شناسی فراهم‌آورنده منبع اصلی توجیه‌کننده طرح تحقیق با نظریه است. روش‌شناسی‌ها را می‌توان با یک دیگر ترکیب نمود یا تغییر داد که این فراهم‌آورنده این است که محقق یک موضع معرفت‌شناختی منسجم را حفظ کند و می‌تواند به توجیه انتخاب‌های صورت گرفته بپردازد که ترجیحاً این را در ارتباط هم با زمینه نظری و هم تأثیر تغییرات بر روش و محصول نهایی تحقیق دارد.

در مورد رابطه روش‌شناسی با معرفت‌شناسی باید گفت که انتخاب روش تحقیق در چارچوب معرفت‌شناسی صورت می‌گیرد که بدین‌سان سعی می‌شود بهترین داده‌ها را برای پاسخ به سؤالات تحقیق ارائه کند. روش قابل انعطاف‌ترین، پراگماتیک‌ترین مؤلفه نظری فرایند تحقیق است، که به شدت تحت تأثیر روش‌شناسی از طریق اهداف، سؤالات تحقیق و طرح تحقیق و معرفت‌شناسی آن‌ها است. آن‌ها همچنین راهی به سوی محصول نهایی تحقیق هستند. بدون انتخاب دقیق روش‌ها، سؤالات تحقیق پاسخ داده نخواهد شد و اهداف آن برآورده نخواهد شد و اگر روش، روش‌شناسی و معرفت‌شناسی به لحاظ درونی انسجام نداشته باشند، تحقیق دچار مشکل خواهد شد. خلاصه آن که یک تحقیق کیفی خوب در صورتی می‌تواند خودش را تبیین نماید، که به ارائه مجموعه‌یی از استدلال‌های نظری منسجم از عناصر درونی یعنی معرفت‌شناسی (توجیه معرفت)، روش‌شناسی (توجیه روش) و روش انجام تحقیق بپردازد.

منابع و مأخذ

رضایی، رحمت‌ا... (۱۳۸۷) «نگاهی به جغرافیای معرفت‌شناسی غرب» مجله معارف عقلی، شماره ۱۰: ۱۱۵-۱۴۰.

زیباکلام، سعید (۱۳۸۴) معرفت‌شناسی اجتماعی، طرح و نقد مکتب ادینبورا، تهران: سمت.

شمس، منصور (۱۳۸۷) آشنایی با معرفت‌شناسی، تهران: طرح نو.

کرباسی زاده اصفهانی، علی و مازیار احمدیان (۱۳۸۸) « مبانی معرفت شناسی مدرن » مجله حکمت و فلسفه، صص، ۹۷-۱۱۲.

مارش، دیوید و پال فورلانگ (۱۳۸۷) پوست نه، پوستین: هستی شناسی و معرفت شناسی در علوم سیاسی، مجله علوم سیاسی،

هاملین، دیوید و. (۱۳۷۴) تاریخ معرفت شناسی، ترجمه شاپور اعتماد. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Blaikie, N. (1993) *Approaches to Social Inquiry*, London: Polity Press.

Carter, Stacy M. and Miles Little (2007) "Justifying Knowledge, Justifying Method, Taking

Action: Epistemologies, Methodologies, and Methods in Qualitative Research" *Qualitative Health Research, Volume 17 (10)*:1316-1328.

Creswell, J. W. (1994). *Research design: Qualitative and quantitative approaches*. Thousand Oaks, CA: Sage.

Bryman, A. (2001), *Social Research Methods*, Oxford: Oxford University Press.

Kitcher, P. (2002). Scientific knowledge. In P. Moser (Ed.), *The Oxford handbook of epistemology*. pp. 385-407. Oxford: Oxford University Press.

Krauss, Steven Eric (2005) "Research Paradigm and Meaning Making: A Primer" *Qualitative Report*, Vol. 10(4):758-770.

Lofland, J., & Lofland, L. (1996). *Analyzing social settings* (3rd ed.). Belmont, CA: Wadsworth.

Griffiths, Michael (2010) "Epistemology of Social sciences", Skidmore College.

Grix, Jonathan (2002) "Introducing students to the Generic Terminology of Social Research" *Politics*. Vol. 22 (3):175-186.

Moser, P. (2002). Introduction. In P. Moser (Ed.), *The Oxford handbook of epistemology*. pp. 3-4. Oxford, UK: Oxford University Press.

Mauthner, N. S., & Doucet, A. (2003). Reflexive accounts and accounts of reflexivity in qualitative data analysis. *Sociology: Journal of the British Sociological Association*, 37(3), 413-431.

Pawson, Ray (1999) "Methodology", *Sociology, Issues and Debates* (ed) by Steve Tylor, MacMillan.

Peter, P. J., and Olson J. C. (Fall 1983) "Is Science Marketing" *Journal of Marketing*, 47, pp. 111-125.

Schwandt, T. A. (2000). Three epistemological stances for qualitative inquiry. In N. K. Denzin & Y. Lincoln (Eds.), *Handbook of qualitative research* (pp. 189-214). Thousand Oaks, CA: Sage.

Sidani, S., & Sechrest, L. (1996). *Analysis and use of qualitative data*. NIDA Research

Monograph, No 166. http://www.drugabuse.gov/pdf/monographs/monograph166/292_309.pdf.

Stone, Lynda (2008) "Epistemology" *The Sage Encyclopedia of Qualitative Research Methods* (eds) by Lisa M. Given. Los Angeles: Sage. pp. 264-268.

Willig, Carla (2001) *Introducing Qualitative Research in Psychology, Adventure in Theory and Method*. Buckingham: Open University Press.